

گفت وگو با حمید سلطان آبادیان، عکاس و مدرس عکاسی، درباره «عکاسی خیابانی» در مشهد

در آینده یک حفره وسط تاریخ تصویری مشهد خواهیم داشت



عکس: حمید سلطان آبادیان

مجید خاکپورا عکاسی خیابانی تعریفی ساده دارد. دانشنامه بریتانیکا آن را چنین تعریف کرده است: «عکاسی خیابانی، ژانری از عکاسی است که زندگی روزمره را در مکان های عمومی ثبت می کند. عمومی بودن محیط. عکاس را قادر می سازد تا عکس هایی بی پرده از غریبه ها. اغلب بدون اطلاع آن ها بگیرد.» «ثبت زندگی روزمره» مستند کردن جریان زندگی هم هست

که نتیجه آن علاوه بر اینکه در زمان حال -یعنی همان زمانی که عکس ثبت شده- دارای ارزش است. وقتی مشمول گذر زمان شود ارزشی بسیار بالاتر پیدا می کند. وقتی به عکس های خیابانی که در سال های دور ثبت شده نگاه می کنیم. آن ها چیزهای زیادی را برای ما فاش می کنند؛ از نوع پوشش تا سیاست حاکم. از میزان رفاه تا باورهای مسلط بر جامعه ای در یک عصر. این عکس ها صادق ترین روایان گذشته هستند. این فقط جنبه ای از اهمیت این شاخه از عکاسی است که در مشهد جان و رونقی ندارد. حمید سلطان آبادیان ها. عکاس و مدرس عکاسی، در گفت وگویی که با او داشتیم برخی از دلایل این کم جانی را برشمرد. از جمله: چپه گرفتن برخی مردم در برابر عکاسان، ممانعت های رسمی و غیر رسمی و محدودیت هایی که از طرف نهادهای امنیتی و مأمورانی در لباس های مختلف انجام می شود. سامان نداشتن انجمن عکاسان و برگزار نشدن گردهمایی های مناسب و جهت مند. درگیر امرار معاش شدن عکاسان که مانع آینده نگری آن ها و نبود جشنواره و پروژه هایی که از حمایت های سازمان ها برخوردار باشد. همه این دلایل و دلایل احتمالی دیگر سبب می شود میراثی که از عکاسان امروز در این ژانر برای جامعه آینده باقی می ماند. چیز درخوری نباشد و به گفته سلطان آبادیان این چیزی دردآور است و وقتی در آینده به تاریخ مصور این شهر نگاه کنیم. حفره ای در آن خواهیم دید.

● برای شروع و مقدمه از این بگویید که چرا عکاسی خیابانی مهم است؟ عکاسی خیابانی تاریخ مصور هر کشور و شهری است. در عکاسی خیابانی اتفاقات روزمره بی پرده و صریح به نمایش کشیده می شود. اهمیتش به نظر من بیشتر در همین خلاصه می شود که روایتگر اتفاقات و ساده ترین چیزها. یعنی همان زندگی روزمره و معمولی آدم هاست. اگر بخواهم درباره مشهد صحبت کنیم، هر چند عکس های قدیمی زیادی از خود مشهد، آن قدر که قدمت درخورتوجهی داشته باشد نداریم. اما همین عکس های کمی هم که هست -مثلا عکس هایی که از حرم یا پیرامون آن و از مردم و کسب و کار در داخل خیابان گرفته شده- به نوعی دارد وضعیت گذشته مشهد را به صورت مصور برای ما بازنمایی و نوشته هایی که از مشهد قدیم مانده را کامل می کند. عکاسی خیابانی قدیم الان خیلی دارد به ما کمک می کند و به نوعی ما به واسطه خیلی از عکس های خیابانی قدیم می توانیم تغییراتی که طی سال ها به وجود آمده را به راحتی ببینیم. اگر عکاسی خیابانی همین الان جدی گرفته نشود، باز عکس هایی که وضعیت زندگی روزمره مردم و کوچه و خیابان را نشان می دهد در عمل از دست می دهیم و یک سری عکس های هنری برایمان می ماند که آن ها به نظر من به اندازه عکس های خیابانی قابل استناد نیست.

افراد احساسی منفی نسبت به عکاسی دارند. مسئله دیگر نهاد های امنیتی هستند که هر جا می روی در سیطره آن نهاد هاست و می گویند اینجا نباید عکاسی کنی. به خاطر همین سخت شدن شرایط کار، خیلی میل و رغبتی در عکاسان خیابانی ایجاد نمی شود که بروند در فضای شهری بچرخند و عکاسی کنند. امری که خیلی برای عکاس خیابانی لازم است. این است که از لحاظ ذهنی فراغ بال داشته باشد تا بتواند با آرامش در شهر بچرخد و سوزه های خود را شکار کند. این تازه مربوط به فضای قبل از جنگ است. الان که سخت تر هم شده است.

● به زائران اشاره کردید و دیدگاهی که بعضی از آنان در مواجهه با عکس و عکاس دارند، اما زائران معمولا در نقاط مشخصی از شهر و به خصوص در اطراف حرم هستند. بقیه نقاط شهر تقریبا در اختیار شهروندان مشهدی است، ولی باز در همان مناطق هم اتفاق عکاسانه ای نمی افتد و عکاسی خیابانی رونقی ندارد.

یک مسئله ای هست؛ وقتی چند تا عکاس دور هم جمع می شویم و می خواهم برویم در فضای شهر و عکاسی کنیم. جاهایی را عملا جزو گزینه هایمان نمی آوریم. بیشتر سعی می کنیم به بافت های قدیمی و فضاهایی برویم که در آن می شود مقداری هویت شهر مشهد را در عکس ها به تصویر کشید. متأسفانه در قسمت هایی از شهر هویت مشهد دیده نمی شود. مثلاً به بافت جدید یا به قول بچه ها به بالاشهر که می رویم دیگر عملاً «مشهد» زیاد در آن مشخص نیست. برای همین، اتفاق های عکاسانه بیشتر در اطراف حرم می افتد که هنوز بافتی قدیم دارد و تیپ نگاری هم که باز زیرمجموعه ای از عکاسی خیابانی است آنجا ها بیشتر ممکن می شود. برای چپه های عکاس جاهایی از مشهد جذاب است که آن مشکلاتی که اشاره کردم هم اتفاقا همان جاست. وقتی آنجا ها می روند با مشکلات روبه رومی شوند. میل و شوق عکاسی کردن از دیگر جاها هم در آن ها ایجاد نمی شود. این ماندن یک قطره جوهری است که می افتد روی پارچه ای سفید و پخش می شود و تمام فضا تحت سیطره آن قرار می گیرد. به همین دلیل هم عملاً حتی اگر هیچ مشکلی از لحاظ عکاسی نباشد، باز هم به طور طبیعی یک بخش هایی از شهر بیشتر از جاهای دیگر عکاسی می شود. وقتی به عکس های قدیم مشهد هم نگاه می کنید از بخش هایی از شهر اصلاً عکسی نیست و از بخش هایی عکس فراوان است.

● آیا همین موضوع نمی تواند نقدی باشد بر این نگاه که بخشی از شهر را به دلیل المان ها، سبک زندگی مردم، تیپ و ظاهرشان و... برای عکاسی و ثبت تصویری انتخاب کنیم و بخش های دیگر شهر را صرفاً به این دلیل که الان جذاب به نظر می رسند، نادیده بگیریم؟ نتیجه چنین نگاهی همان اتفاقی است که در گذشته افتاده است و به گفته شما، امروز از برخی بخش های شهر، تقریباً هیچ عکس قدیمی در اختیار نداریم. به نظر من نقد نیست. اگر من پروژه ای بردارم با مضمون اینکه از مشهد عکاسی کنیم. از تمام نقاط شهر عکس می گیرم. مثل این پروژه را چند سال قبل انجمن سینمای جوان با مشارکت شهرداری برگزار کرد که در آن عکاسان را مثلاً در گروه های پنج نفره به همه نقاط مشهد فرستادند که هم از فضای شهری و هم نمادها و نشانه ها و خیابان ها عکاسی کنند. یعنی یک ثبت تصویری کامل از مشهد، یعنی اسکن کردن شهر. این به احیای های شهرداری و مجوزهایی که صادر شده بود میسر شد. البته در همان جریان هم باز مشکلاتی داشتیم با مأموران یا مردم. اما آن یک پروژه تعریف شده بود. آن عکس ها به شهرداری تحویل داده و گلچینی از آن در کتاب جشنواره ملی عکس مشهد چاپ شد.

باید در نظر داشته باشیم که عکاس هم مانند ماهی گیر است؛ جایی تور می اندازد که طعمه بیشتری باشد. عکاس عکسی را می گیرد که مورد علاقه خودش باشد و برایش مهم نیست که تمام شهر را به ثبت برساند. اینکه توقع داشته باشیم عکاس برود همه جای شهر را ثبت کند، همان طور که گفتیم باید پروژه محور باشد. این را قبول دارید؟

● تاحدودی. اگر وظیفه ای به عکاس محول شده باشد، او هم در راستای آن وظیفه می رود عکسش را می گیرد. اما مسئله این است که مناطقی هست که جذابیت های عکاسانه -دست کم در زمان حال و برای مصرف امروز- ندارند. چیزهایی هست که امروز خیلی عادی به نظر می رسند و همین عادی بودن سبب می شود به چشم نیایند و فردا هم از بین رفته یا تغییر کرده اند. این به نظرم قسمت مغفول مانده این داستان است. یعنی امروز به طور مثال پیرامون حرم، از بافت و آن تیپ و آن سوزه ها هم الان جذاب است و هم مشمول گذر زمان می شود و خواهی نخواهی در آینده هم دارای ارزش است. در واقع آن سوزه ها و مناطق پاداشی اتنی دارند اما تمرکز بر آن سبب می شود در آینده چیزهایی را از دست بدهیم. مثلاً تیپ ها و افرادی که امروز در بولوار سجاد یا وکیل آباد یا هر نقطه دیگر از شهر که حضور دارند، به سبب عادی فرض شدن ثبت نمی شوند. ما عکس هایی از دهه ۴۰ یا ۸۰ می بینیم -بیشتر از تهران- که مثلاً ثبت تصویر زن یا مرد جوانی است با تیپ و مدل مو یا پوششی مخصوص

همان دوران. این عکس امروز به دلیل همان تیپ نگاری دارای ارزش است؛ چون علاوه بر نشان دادن سیر تغییر مد و پوشش، نشان دهنده خواست یک طیف یا طبقه یا بخشی از جامعه برای زیستن به سبک خودشان است که در آن نوعی مقاومت نسبت به گفتمان رسمی هم دیده می شود.

حرف شما کاملاً درست است، اما من با توجه به اینکه با جماعت زیادی از بچه های عکاس -از قدیمی و جدید- سر و کار داشته و دارم باید بگویم که متأسفانه این نگاه آینده نگر، این نگاه که فضای امروز را برای تاریخ ثبت و حفظ کنیم، در آنان نیست. این نگاه وقتی شکل می گیرد که یک سازمانی داشته باشیم که به عکاسان نظم بدهد، جلساتی برگزار کند، چهار نفر آدم محقق و دانشمند بیایند برایشان صحبت کنند تا عکاسی مقداری هدفمندتر انجام شود. الان متأسفانه نه انجمن عکاسان فعال داریم، نه انجمن هنرهای تجسمی آن چنان فعالیتی دارد و حتی گردهمایی های عکاسانه ای نداریم که درباره این مسائل در آن ها صحبت شود. شاید کسانی هم هستند درباره همین چیزهایی که می گوید عکاسی می کنند، اما عکس ها را رو نمی کنند. در هر صورت آن رق در عکاسی وجود ندارد، چون اولاً عکاسان قدیمی و خوب ما مقداری به سمت انزوا رفته اند و چندان فعالیتی ندارند. دوماً اگر کسی بخواند نمایشگاه برگزار کند هزینه خیلی هنگفتی دارد که عملاً وقتی حامی مالی نباشد، ممکن نمی شود. این است که مقداری می روند به سمت جشنواره ای شدن. چون در جشنواره ها جایزه هست و می دانند که عکس هایشان یا در کتاب های آن جشنواره چاپ می شود یا جایزای می گیرد. عکاس ما دارد برای امرار معاش عکاسی می کند نه با نگاه آینده نگرانه که ثبت بشود برای تاریخ. نه این نگاه متأسفانه نیست.

● پس همان طور که اشاره کردید جشنواره ها در رونق عکاسی خیابانی هم خیلی می توانند تأثیر داشته باشند.

صد درصد. شما دوره کتاب های جشنواره ملی عکس مشهد را که نگاه کنید، هم روند رو به رشد عکس ها را در آن می بینید، هم عکس هایی می بینید که اگر خود عکاس می خواست انفرادی کار بکند، شاید آن عکس ها را نمی گرفت. این جشنواره ها اثر خیلی خوبی داشت؛ هم در فرهنگ سازی در جامعه و هم در دادن خط فکری به عکاس که برود در مشهد بگردد و از جاهای به قول شما کمتر عکاسی شده عکس بگیرد. در عین حال هر سال مجموعه خوبی تولید و در قالب یک کتاب چاپ می شد. من به بعضی از این عکس ها که نگاه می کنم، می بینم حتی بعضی از مکان ها دیگر نیست. عکس هایی می بینم که چیزی که آن روز برای ما عادی بوده، امروز دور از ذهن و تغییرانش عجیب است. این نه مال سال های خیلی دور، بلکه مربوط به همین پنج سال، ۱۰ سال پیش است.

● به محدودیت ها هم اشاره کردید، این موضوع چقدر تأثیرگذار است؟ آیا اصلاً یک عکاس در مشهد می تواند دوربین بردارد و برود توی خیابان عکاسی کند؟

ببینید، من سر کلاس هایم به بچه ها می گویم بروید توی شهر عکاسی کنید. می گویند کجا برویم؟ پارک ملت برویم. مأموران پارک ملت مانع می شوند، کوهسنگی برویم، مأموران آنجا همین کار را می کنند، آرامگاه فردوسی هم به همین صورت. این ها که می گویم فضاهای توریستی است که حساسیت های امنیتی هم در آن نیست، ولی در همین جاها هم به مجوز و نامه و این ها نیاز داریم. کار وارد فضای نامه و مجوز هم که بشود داستان عجیب غریبی است که می افتد توی بوروکراسی که آخرش پشیمان می شوی. حتی عده ای از بچه ها در روز برفی می خواستند بروند بهشت رضا و آرامستان ها و آنجا عکاسی کنند -که جذابیت بصری خوبی ایجاد می شود- آنجا هم مشکل است و اصلاً نمی شود کار کرد. هر کسی به خودش اجازه می دهد حتی بیاید دوربین را بگیرد، نه اینکه بگوید عکس نگیر، دوربین را می گیرد. دوربین را هم اگر بگیرد که باز از کجا بیاید برویم دوربین را پس بگیریم. بعضی از عکاسان هستند که شجاعانه می زنند دل به دریا و عکاسی می کنند و بلدند چطور دوربینشان را به کسی ندهند. اما یک عکاس تازه کار اگر یک بار دوربینش را بگیرد،

دفعه دوم دیگر نمی رود بیرون و عکاسی کند. قدیمی ها راه و روشش را بلدند، اما این برخورد ها به مرور حتی شوق عکاسی را هم از تازه کارها می گیرد. چرا الان قطب عکاسی ایران تبریز و تهران است؟ چون عکاسی در تبریز خیلی راحت است. اصلاً آنجا احساس امنیت برای شما به وجود نمی آید، این احساس که کسی ممکن است

بیاید به شما گیر بدهد. شما حتی اگر بروید دور حرم عکاسی کنید مطمئن باشید یا از خود آستان قدس یا مأموران امنیتی که لباس شخصی پوشیده اند و اصلاً نمی دانیم از کجا هستند می آیند و می گویند برای چی و برای کجا عکاسی می کنی؟ عکاسی خیابانی برایشان تعریف نشده است. می گویند یا باید مربوط به سازمان و رسانه ای باشید که تازه علاوه بر آن حتماً باید نامه ویژه و مخصوص عکاسی از آنجا را هم داشته باشید. بی نام و نشان باشید حق عکاسی ندارید. پس به همین دلیل عکاس خیابانی نخواهیم داشت. عکاس خیابانی که نمی شود حتماً در قالب سازمان یا نهادی در بیاید.

● با همه این تفسیرا و با توجه به اینکه مشهد شهری است که علاوه بر جمعیتش و تنوع آن، به لحاظ تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی، شهر مهمی در ایران است، وقتی امکان عکاسی خیابانی نباشد، ما چه از دست می دهیم؟ چه چیز برای آینده از دست می رود؟

این خیلی سؤال مهمی است. این طور بگویم که من وقتی عکسی قدیمی از مشهد می بینم ساعت ها ذهنم مشغولش است. این عکس برای من تاریخ را، آدم های آن دوره را، نوع پوشش را و حتی نقش سیاست در زندگی روزمره مردم را روایت می کند، داستان ها و حکایاتی به من می گوید به اندازه یک کتاب. برای من نوعی که عکاس هستم یک جور روایت می کند. برای کسانی که نگاه عکاسانه ای به عکس ها ندارند روایتگر ماجراهای دیگری است. خب، ما همین اتفاق را برای آیندگان از دست خواهیم داد. یعنی وقتی کسی در سی چهل سال آینده عکس های الان مشهد را می بیند، به قول شما فقط از یک سری جاها عکس خواهد دید و از خیلی چیزها و خیلی زمان ها عکسی نخواهد بود. در واقع مشهد دیگر در عکس ها حفظ نمی شود. اگر از یک نماد یا نشانه یا از آدم ها عکس داشته باشیم، همیشه باقی خواهند ماند و روایتگر دوران خودشان خواهند بود. بگذارید مثالی بزنم؛ ما خیابان و بیمارستان دکتر شیخ و روایت هایی از ایشان داریم، حالا خود دکتر شیخ کیست؟ اگر عکسی از ایشان داشته باشیم روایت ما کامل می شود. عکس در کنار چیزهای دیگر روایت را کامل تر می کند. حالا اگر از خیلی وقایع، اتفاقات، بناها، آدم ها و سبک زندگی شان عکس داشته باشیم، در آینده ای که آن ها نباشند، عکس ها هستند که زنده نگه شان می دارد. اگر عکاسی خیابانی نداشته باشیم عملاً یک حفره ایجاد می شود، یک سیاهی وسط تاریخ تصویری مشهد قرار می گیرد که وقتی ورق می زنیم، جاهای خالی را خواهیم دید. این دردآور و حیف است. کسی هم دنبال این نیست که بخواند این جریان را پیگیری کند. واقعیت این است که اصلاً چندان به عکاسی توجهی نمی شود. لاسوژی وجود ندارد. آدم هایی بودند که به صورت فردی کار می کردند و تأثیر داشتند؛ مثلاً در دوره شهرداری آقای پزماں که آقای هادی مغفوری

مدیر امور هنری شهرداری مشهد را داشت، از جریان جشنواره ملی عکس مشهد حمایت می کرد. منظورم از این مثال اشاره به نقش فردی آدم هاست، چون وقتی در آن سازمان حمایت از عکاسی تعریف نشده باشد کار سخت می شود، چون با تغییر آدم ها نگاه هم تغییر می کند و ممکن است یک نفر بیاید که انگیزه یا علاقه ای به عکاسی نداشته باشد. بنابراین هیچ مسابقه یا جشنواره ای برگزار نکند و هیچ اتفاق عکاسانه ای در شهر نیفتد. مسئله جنبه های دیگری هم دارد، مثلاً الان خیلی ها در کلاس های من دیگر دوربین هم نمی توانند بخرند، نه به خاطر راحت بودن عکاسی با گوشی، بلکه به خاطر گران بودن دوربین. می پرسند اصلاً برای چی بروم دوربین بخرم وقتی نه مسابقه ای هست نه جشنواره ای و نه سازمانی که بخواهد عکس خب خروجی موبایل هم عکس های آن چنانی که باید باشد نیست و قابل مقایسه با عکس های دوربین حرفه ای نیست و این یکی از نشانه های کم رنگ شدن جریان عکاسی به طور کلی در شهر است. این ماجرا به متولی و حامی نیاز داشت که متأسفانه کم رنگ و کم رنگ تر شد و عکاسی به حاشیه رفت.

درد و کمبود و نقصانی که از این مسئله به وجود می آید سال های سال بعد، وقتی که بخوایم یک مجموعه تصویری از مشهد در یک سال مشخص ببینیم، حس می شود. این مطمئناً همه را از خواهد داد. حتی خیلی از عکاسان خوب مشهد هم دیگر داخل مشهد عکاسی نمی کنند و می روند شهرهای دیگر عکاسی می کنند و وقتی عکس های خوبشان را می بینیم، می گویند از فلان شهر گرفته اند. نه از شهر خودشان، مشهد.

بر آن دارد، او می گوید گاهی باید ابتدا یک پس زمینه عالی پیدا کرد و سپس منتظر ماند تا سوزه مناسب وارد کادر شود. او از پرداختن به مباحث فنی هم غافل نبوده و به صورت ساده و کاربردی به این مباحث هم ورود کرده است. این اثر را کتابی «الهام بخش» معرفی کرده اند. به ویژه برای کسانی که در شروع مسیر عکاسی خیابانی هستند و از رویه روشن با مردم پا پیدا کردن سوزه و اهمه دارند، در واقع این کتاب با دادن پروژه های عملی اعتماد به نفس لازم را به اهلس می دهد و به آن ها «چگونه دیدن» را یاد می دهد. اینک چگونه فقط دکمه شاتر را فشار بدهند.

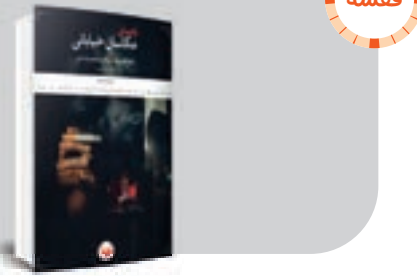
کتاب «راهنمای عکاسان خیابانی» را نشر پگوار با ترجمه امیر قادری و معصومه عبیدی در ۲۸۰ صفحه منتشر کرده است.

فلسفه دیوید گیسون برای عکاسی خیابانی ترکیبی از مشاهده دقیق و صبر است. او بر این باور است که عکاس خیابانی نباید صرفاً یک «شکارچی» باشد، بلکه باید مانند یک «ناظر» عمل کند که به دنبال نظم در هرج ومرج خیابان است. از نظر او چند عامل در موفقیت عکاس خیابانی نقش تعیین کننده دارد: پیش بینی، نامرئی بودن و انتخاب پس زمینه. پیش بینی یعنی یادگیری اینکه چگونه حرکت بعدی مردم یا تغییر نور را پیش بینی کنیم تا در لحظه مناسب شاتر را بزنیم. نکته دیگر یاد گرفتن نامرئی بودن است، یعنی گرفتن مهارت ها و تکنیک هایی برای حل شدن در محیط تا حضور ما باعث تغییر رفتار طبیعی مردم نشود. و انتخاب پس زمینه چیزی است که گیسون تأکید زیادی

دارد، اما برای مبتدیان ایده آل است؛ زیرا گیسون موضوع ها را به دقت دسته بندی می کند و توضیح می دهد و پروژه ها، توصیه ها و آموزش های کافی برای شروع کار ارائه می دهد. این کتاب با بیش از ۲۵۰ نمونه تصویر و شرح حال بیست عکاس خیابانی تحسین شده بین المللی - مانند بروس کلیدن، نیلز یورگنسن و ساتوئل لیتر - به شما نشان می دهد که تصاویر از هر سبکی، از طنز گرفته تا فتورئالیستی و حتی سوررئال را می توان در خیابان یافت. گیسون در بخش پروژه ها یک پروژه عملی را پیشنهاد می دهد که به عکاس کمک می کند تا از سردرگمی در خیابان رها شود و با هدف خاصی عکاسی کند (مثلاً تمرکز بر رنگی خاص، عکاسی از پشت سر افراد، یا بازی با سایه ها).

خادم| خیابان های شهرها منبع تمام نشدنی سوزه برای عکاسی و عکاسان است. تنوع بالای آدم ها، سبک های زندگی و موقعیت هایی که آدم ها هر ساعت و حتی هر دقیقه در آن قرار می گیرند، گنجینه ای بی پایان و در انتظار کشف را به عکاسان پیشکش می کند. دیوید گیسون، عکاس و نویسنده، در مهم ترین اثرش، «راهنمای عکاسان خیابانی» به عکاسان می گوید تنها چیزی که واقعاً نیاز دارند یک دوربین و مقداری اشتیاق برای ماجراجویی است. کتاب «راهنمای عکاسان خیابانی» که نخستین بار سال ۲۰۱۴ منتشر شد، از مهم ترین و شناخته شده ترین منابع آموزشی برای عکاسان این ژانر است. این کتاب برای عکاسان باتجربه هم حرف های زیادی برای گفتن

نگاهی به کتاب «راهنمای عکاسان خیابانی» اثر دیوید گیسون راهنمای عملی شکار سوزه از خیابان



قفسه